

کار بردنی ممکن نیست جز صنعت جدید چیزی که با او آرد. شاید
 البته علم در این علم استی است به علم غیر سستی که
 از یک سو و علوم از سوی دیگر نیز پیوستگی نزدیکی وجود دارد.
 شده است: «هنر بدون علم هیچ است» پس میان هنر و پیشه ها
 طرف بنیاد کاران قرون وسطی به صورت اصلی اصالت مطرح
 مورد هنرها و پیشه ها نیز صدی می گذرد و چون طبق سنتی که از
 می شود: این مطلب که با آن جوی در مورد علوم صادق است، در
 صورت که باشد همواره اساساً منبسط از اصول شمرده
 در هر تمدن سستی، چنانکه غالباً گفته اند، فعالیت بشری به هر
 است که بدون اجرای آن را «حقیقت» شمرده است
 یعنی «توصیف می کنند، سنتی که در حقیقت مشخص چیزی
 این ترتیب کاری از هر گونه ارزشی و اهمیت عملی است «فعالیت
 بدانند و کار را به خاطر می رسانند که معمولاً چنین هنری را که به
 یعنی سطحی و کلی ای که از این کلمه اراده می کنند هیچ را اطلاق
 به «امر باقی» است و به نظر ایشان سازنده «امر باقی» است و
 به نوعی قلم و مسدود تیرال می دهند که دیگر باقیه فعالیتهای
 میخندان، در پیش محدود و تنگ نظرانه ای که از هر دارنده آن را
 نمی تواند چیزی ظنمی برای هنر باشد، لکن به همین علت
 صنعتی سستی و طبیعت کثیف پیشه

کار بردنی ممکن نیست جز صنعت جدید چیزی که با او آرد. شاید
 البته علم در این علم استی است به علم غیر سستی که
 از یک سو و علوم از سوی دیگر نیز پیوستگی نزدیکی وجود دارد.
 شده است: «هنر بدون علم هیچ است» پس میان هنر و پیشه ها
 طرف بنیاد کاران قرون وسطی به صورت اصلی اصالت مطرح
 مورد هنرها و پیشه ها نیز صدی می گذرد و چون طبق سنتی که از
 می شود: این مطلب که با آن جوی در مورد علوم صادق است، در
 صورت که باشد همواره اساساً منبسط از اصول شمرده
 در هر تمدن سستی، چنانکه غالباً گفته اند، فعالیت بشری به هر
 است که بدون اجرای آن را «حقیقت» شمرده است
 یعنی «توصیف می کنند، سنتی که در حقیقت مشخص چیزی
 این ترتیب کاری از هر گونه ارزشی و اهمیت عملی است «فعالیت
 بدانند و کار را به خاطر می رسانند که معمولاً چنین هنری را که به
 یعنی سطحی و کلی ای که از این کلمه اراده می کنند هیچ را اطلاق
 به «امر باقی» است و به نظر ایشان سازنده «امر باقی» است و
 به نوعی قلم و مسدود تیرال می دهند که دیگر باقیه فعالیتهای
 میخندان، در پیش محدود و تنگ نظرانه ای که از هر دارنده آن را
 نمی تواند چیزی ظنمی برای هنر باشد، لکن به همین علت
 صنعتی سستی و طبیعت کثیف پیشه

تپسته های قدیمی و صنعت جدید

معموری والهی است از دست داده و فعالیتهای او نیز در
 را فراموش کرده است، رفته رفته جویشی جویشی را که
 بشر بوجد طلب نیز که سبب آسانمی و «حکمت عالی»
 او، «تفصیلت» و «معموریت» بر آن سخت غلبه دارد. به نظر او،
 «سارات ظنی» سطحی و «کمشه» به جای
 می شود - جهانی است که حسابگری و ماده پرستی
 خند - یعنی عالمی که دست کم از «برسانس» آغاز
 این کلام گویان در همه آثارش این است که عالم
 کثیفی اظهار شده بود.
 آراعی است که در کتاب اخیر دربارۀ بحران جهان
 جرضی از تألیف این میان فکری یا «جنبه مکتبی»
 دنیا از دیگر وی به نام بحران عالم جدید است و
 کتاب، چنانکه نویسنده در مقدمه آن متذکر می گردد،
 فرانسوی معاصر، به رشته تحریر در آمده است. این
 که در سال ۱۹۴۵، به قلم ربه گویان، فیلسوف
 فصل هشتم از کتاب سطره کمیت و علائم بیان است
 آنچه در زیر به نظر خوانندگان می رسد، ترجمه
 مقدمه

در قلم ربه گویان، فیلسوف
 فصل هشتم از کتاب سطره کمیت و علائم بیان است
 آنچه در زیر به نظر خوانندگان می رسد، ترجمه
 مقدمه

و بی هویت» زنجیر وار تولید کند. این بشر خود باخته درست در نقطه مقابل انسان جامعه سنتی و دینی قرار دارد که در کار و پیشه خویش تنها به حقیقت، یعنی به کیفیت و تعالی شخصیت و بروز هویت اصیل خود می اندیشید و آن را «نوعی عبادت و ایثار» تلقی می کرد. پیشه ور قدیم و هنرمند آن دوره نیز چنین بود و در اثری که می آفرید تمام وجود خود را مایه می گذاشت و چنان در این عمل «عاشقانه» مستغرق می شد که «مصالح» شخصی را فراموش می کرد. بدیهی است که این فراموشی ناشی از ایثار، با فراموشی برخاسته از خود باختگی (یا به اصطلاح رایجتر با خود بیگانگی) کارگر

زن روستایی در حال بافتن فرش



صنعتی امروز فرق دارد و گنون این تفاوت را در فصل بعد (فصل نهم)، زیر عنوان «دو معنی گمنامی» به تفصیل بیان می کند.

در جامعه اسلامی نیز، چنانکه مؤلف مرصادالعباد می گوید، اهل حرف همانند هنروران جامعه های سنتی دیگر: «از حظ نفس و نصیب خود صرف نظر کرده توجه و میل خود را راست و درست می نمودند و شروط و آداب محترفات خود را مرعی و منظور می داشتند». از جمله وقتی کار خود را به پایان می رساندند، با ابتهاجی هر چه تمامتر، نام خود را که جلوه هستی معنوی ایشان بود، با سربلندی بر اثر خود حک و نقش می کردند و با خود می گفتند: تلك آثارنا تدل علينا / فانظروا بعدنالی الآثار.

امید است که این نوشته، که قریب به سی و پنج سال پیش گوشه ای از نابسامانیهای جهان کنونی را برملا ساخته، خواننده را در طی طریق حقیقت و جستجوی معنویت مدد کار باشد. انشاءالله.

ع. کاردان

بتوان گفت که فعالیت بشری بر اثر این پیوند نزدیک با اصول، فعالیت «استحاله یافته»^{۱۵} است و به جای آنکه به ظهور خارجی صرف (یعنی آنچه روی هم رفته دیدگاه غیر سنتی است) مبدل شده باشد، جزء سازنده سنت و، برای کسی که آن را انجام می دهد، وسیله مشارکت در سنت به شمار می آید؛ به سخن دیگر، چنین فعالیت، خصلتی دقیقاً «مقدس» و «عبادی» به خود می گیرد. به همین جهت است که گفته اند که در چنین تمدنی «هر شغل، امری روحانی» است، و ما چون نمی خواهیم برای کلمه اخیر مصداقی نامناسب، اگر نگوئیم مبالغه آمیز، قائل شویم، بهتر آن می دانیم که بگوئیم تمدن سنتی دارای خصیصه ای است که از زمان تفکیک وجود داشت، فقط به وسیله اعمال روحانی^{۱۶} محافظت گردید.

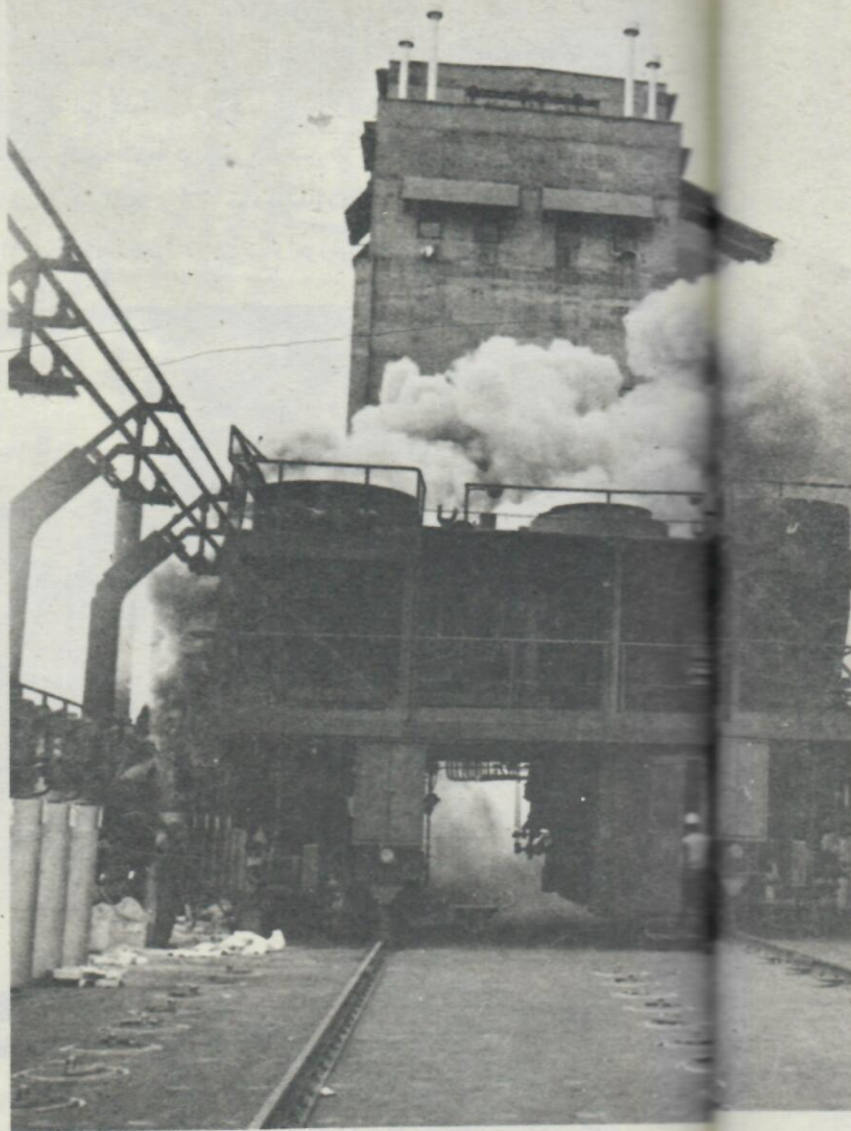
تمدنهای سنتی و آمیختگی دین و زندگی

برای پی بردن به خصلت «مقدس» تمامی فعالیت بشری، حتی صرفاً از دیدگاه بیرونی، یا بهتر بگوئیم از دیدگاه تعلیمات ویژه عوام^{۱۷}، هرگاه فی المثل تمدنی مانند تمدن اسلامی یا تمدن مسیحی قرون وسطی را در نظر بگیریم، به آسانی مشاهده می کنیم که عادی-

با هستی او که سبب می شود که او خودش باشد نه شخص دیگر، هیچگونه پیوند واقعی ندارد. اما در بینش سنتی، به عکس، هر کس علی القاعده باید کار یا وظیفه‌ای را که از روی طبع برای آن ساخته شده و با استعدادهای معینی که طبع او ذاتاً متضمن آن است، انجام دهد. و هر گاه جز این وظیفه دیگری را به عهده بگیرد، اختلال و خیمی به وجود خواهد آمد و این اختلال بر سراسر سازمان اجتماعی که او در آن عضویت دارد، اثر خواهد گذاشت؛ حتی، هرگاه این اختلال تعمیم یابد، چون همه امور بر اثر تناظر و تطابق دقیقی به یکدیگر پیوسته اند، چه بسا در عرصه کائنات نیز آثاری به بار خواهد آورد. ما بی آنکه فعلاً درباره نکته اخیر، که باز ممکن است در مورد اوضاع و احوال عصر حاضر کاربرد داشته باشد، اصرار ورزیم، آنچه را قبلاً گفتیم چنین خلاصه می کنیم: در بینش سنتی، کیفیات ذاتی افراد است که نوع فعالیت آنها را تعیین می کند و حال آنکه در بینش غیر سنتی چون افراد به منزله «آحاد» صرفاً عددی به شمار می آیند و می توان آنها را به جای یکدیگر قرار داد، دیگر به این کیفیات توجه نمی شود. بعلاوه، بینش اخیر منطقاً به فعالیت منحصر «ماشینی» و خالی از هرگونه حقیقت انسانی منتهی می شود و این وضع درست همان چیزی است که ما می توانیم در روزگار خود مشاهده کنیم؛ بدیهی است که این پیشه‌های «ماشینی» متجددان که کل صنعت به معنی اخص این کلمه را تشکیل می دهد و چیزی جز حاصل انحراف غیر سنتی نیست برای رازآموزی هیچ امکانی رافراهم نمی کند و فقط می تواند موانعی در راه رشد معنویت باشد. در حقیقت، اگر بخواهیم ارزش لفظ پیشه را، که از معنی سنتی آن مستفاد می شود، حفظ کنیم، نمی توانیم پیشه‌های ماشینی را پیشه‌های اصیل بشمریم.

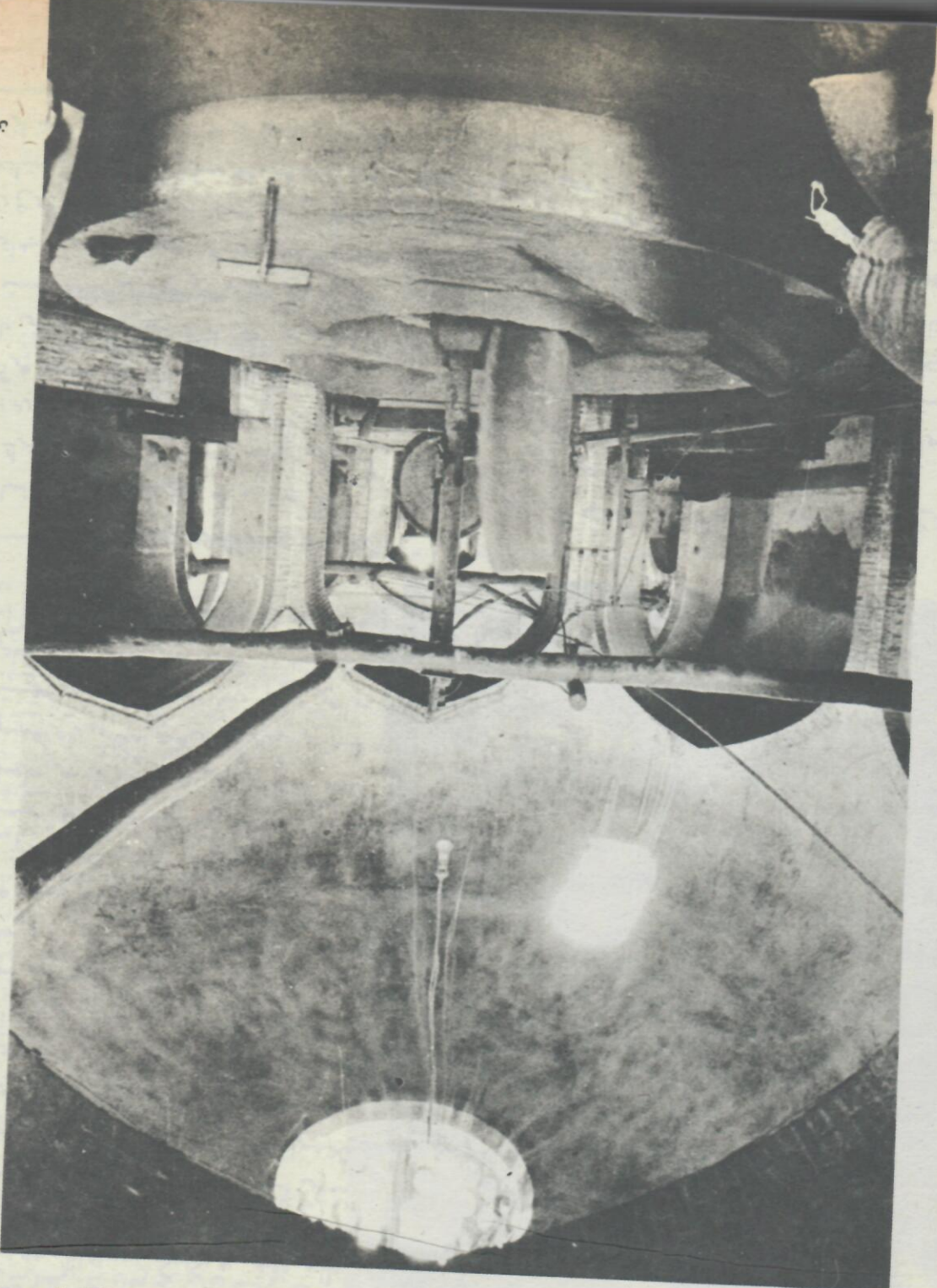
بیدار کردن امکانات نهفته

اگر بپذیریم که پیشه چیزی از خود انسان و به منزله تجلی یا گسترش طبیعت خاص اوست، به آسانی درک می شود که می تواند اساس رازآموزی قرار گیرد و در اغلب موارد بهتر از هر چیز دیگر با این هدف انطباق داشته باشد. در حقیقت هرگاه هدف رازآموزی اساساً فراتر رفتن از امکانات فرد انسانی باشد، مسلم است که آغاز آن نیز چیزی جز فرد، آن چنانکه هست و البته با تمسک به جنبه اعلا وجود او، یعنی با تکیه بر جنبه‌ای که در او از سایر جنبه‌ها کیفی تر است، نمی تواند باشد. تنوع راههای این آموزش، یعنی روی هم رفته وسایلی که به عنوان «بنیاد» و مطابق با تفاوت طبایع فردی در آن به کار گرفته می شود، از همین جا سرچشمه



نوع فعالیت آدمی در ارتباط با کیفیات ذاتی او

برای درک این مطلب به بهترین نحو، می توان از مفهوم اسواذراما^۳ در آیین هندو یاری گرفت که مفهومی کاملاً کیفی است، زیرا مفهوم فعالیت است که هر موجود مطابق با ماهیت و طبیعت خاص خود و بالتبع به نحو اکمل مطابق با «نظم» (ریتا)، به معنایی که قبلاً بیان کردیم، انجام می دهد؛ و نیز به واسطه این مفهوم، یا بهتر بگوییم، به واسطه نبودن این مفهوم است که نقص بینش غیر دینی جدید آشکار می شود، زیرا در بینش غیر دینی، هر کس می تواند هر شغلی را به عهده بگیرد و حتی آن را به میل خود عوض کند، چنانکه گویی این شغل صرفاً در خارج وجود اوست و



په کاره روغنی کتبی در کرمان
 در ضمن فعالیت که بر اثر آن طبیعت خود در خارج منطقی می گردد
 صورت می گیرد. اما روشنی است که این فعالیت در صورت
 می تواند چنین نقشی را ایفا کند که واقعا منکسر کننده طبیعت
 به «شایستگی» حقیقی و اینجاست که موضوع که اینجاست و در
 درونی باشد؛ و اینجاست که موضوع که اینجاست و در
 منتهای که این کلمه در ارتباط با از آموزی دارد به میان می آید؛ و در
 شرایط عالی، لازمه در پیش گرفتن هر کار و حرقه ای باید همین
 «شایستگی» میان اساسی تفاوت با خود با تفاوتی است؛ یعنی از
 برآز آموزی و به نحو علم هر نوع آموزش سنتی از یک سو و آموزشی
 در ضمن فعالیت که بر اثر آن طبیعت خود در خارج منطقی می گردد
 صورت می گیرد. اما روشنی است که این فعالیت در صورت
 می تواند چنین نقشی را ایفا کند که واقعا منکسر کننده طبیعت
 به «شایستگی» حقیقی و اینجاست که موضوع که اینجاست و در
 درونی باشد؛ و اینجاست که موضوع که اینجاست و در
 منتهای که این کلمه در ارتباط با از آموزی دارد به میان می آید؛ و در
 شرایط عالی، لازمه در پیش گرفتن هر کار و حرقه ای باید همین
 «شایستگی» میان اساسی تفاوت با خود با تفاوتی است؛ یعنی از
 برآز آموزی و به نحو علم هر نوع آموزش سنتی از یک سو و آموزشی

بخشنامه از یک کتاب



يك كارگاه ريخته گری

کرده و تحقق بخشیده است، می تواند جلوه ای واقعاً منطبق بر شخصیت او باشد، و این همان «شاهکار» به معنی حقیقی کلمه است.

از دست دادن خویشتن خویش

از این رو به آسانی می توان دید که تا چه اندازه پیشه حقیقی از صنعت جدید دور است (تا آنجا که می توان گفت این دو تقریباً عکس یکدیگرند) و متأسفانه تا چه اندازه «در قلمرو کمیت» این سخن طرفداران «ترقی» صحت دارد که می گویند، و طبعاً نیز از این گفته خود دلشادند که پیشه «امری متعلق به روزگار گذشته است». در کار صنعتی، کارگر نباید از خویشتن خود چیزی مایه بگذارد و حتی اگر کوچکترین قصد چنین کاری داشته باشد، با دقت تمام او را از آن منع می کنند؛ تازه این فرض نیز محال است، به دلیل اینکه فعالیت کارگر کلاً عبارت از به حرکت در آوردن ماشین است و بر اثر «آموزش^{۳۲}» یا «بدآموزی^{۳۵}» شغلی ای که دیده، از ابراز وجود بکلی عاجز است. در واقع، آموزش شغلی کنونی در حکم وضع مقابل^{۳۶} شاگردی سابق است و منظور از آن تنها این است که اجرای حرکات «ماشینی» معینی را که همواره به يك شیوه است و کارگر نه دلیل آن را درمی یابد و نه در بند نتیجه آن است به وی بیاموزد، زیرا ماشین است که شینی را می سازد نه کارگری که

غیر سنتی از سوی دیگر ربط پیدا می کند: به عبارت دیگر، آنچه در آموزش غیر سنتی از خارج فقط «آموخته شده» است، با قطع نظر از مقدار مفاهیمی که از این راه در ذهن انباشته گردیده، هیچ ارزشی ندارد (زیرا در این مورد نیز، خصیصه کمی در «دانش^{۳۷}» غیر سنتی بخوبی نمایان می گردد)؛ و غرض «بیدار کردن» امکانات نهفته ای است که شخص با خود دارد (معنی حقیقی «تذکر^{۳۸}» افلاطونی نیز درست همین است).^{۳۹}

به مدد نکات اخیر، می توان این نکته را نیز دریافت که چگونه راز آموزی، که پیشه را «بنیاد» خود می شمارد، و در عین حال و به اعتباری در اجرای این پیشه در جهت معکوس اثر خواهد داشت. در حقیقت، پس از آنکه کسی امکانات خود را، که فعالیت شغلی او تنها جلوه خارجی آن است، کاملاً تحقق بخشید و بدین نحو، در باره مبدأ این فعالیت به شناخت واقعی دست یافت، آنچه را نخست پی آمد کاملاً «غریزی» طبع او بود آگاهانه انجام خواهد داد. بدین ترتیب وقتی شناخت مبتنی بر راز آموزی از پیشه ناشی شود، پیشه نیز به نوبه خود عرصه کار برد این شناخت خواهد شد و برای شخص جدا شدن از آن امکان نخواهد داشت. همچنین، میان عالم درون و عالم بیرون تطابق و تناظر کاملی وجود خواهد داشت و اثری که از این راه به وجود می آید، به جای آنکه تنها جلوه ای کم و بیش سطحی و به درجه ای معین از شخصیت کسی باشد که آن را تصور

